

دکتر محمد فاضلی

### ابن العمید و آثار او

بویهیان که در ۳۲۱ هـ. روی کار آمدند و دولتی مقتدر و پهناور بوجود آوردند تاجایی که در بغداد و حجاز خطبه بنام آنها خوانده می شد<sup>۱</sup> و در حدود یک قرن و ربع حکومت کردند، اساس کار آنها را بزرگتر خاندان عمید «ابو عبدالله» پی ریزی کرد، و پسر دانشمند و اندیشه مندش، ابو الفضل ابن عمید، به حکومت آنان کمال و شکوه بخشید، و دولت نیرومند و دانش پرور بویهیان را که از سابقه قدرت و فرهنگ برخوردار نبودند، بوجود آورد. و از دانشمندان و ادبا به حمایت برخاست، و در علوم و فنون روزگار خود از همه پیشی گرفت. اگر چه شایسته بود تاریخ، خدمات خاندان عمید را به تفصیل مورد بحث قرار دهد، و احوال و آثار آنان را با دقت بررسی کند و به تجلیل و بزرگداشت آن پردازد، ولی متأسفانه گویا تاریخ نویس آن همه خدمات را فراموش کرده اند و درباره این خاندان به القاب و عناوین و مطالبی که گاهی از چند سطر تجاوز نمی کند اکتفا کرده اند، و در نتیجه حق این خاندان از نظر تاریخی پایمال شده است.

مطالبی که در این مقاله مورد بحث قرار گرفته سخنی است کوتاه در باره ابو الفضل ابن عمید و آثار او، و نقدی بر برخی از مآخذ و کتبی که در

آنها بحثی در این زمینه رفته است .

### «نسب ابن العمید»

ابو الفضل محمد کاتب ، ابن العمید اول ، پسر حسین عمید ، پسر محمد پسر عبید الله است <sup>۲</sup> . لقب «عمید» چنانکه ابن خلکان می نویسد <sup>۳</sup> و از کتب ماخذ دیگر نیز پیدا است از آن پدر ابن العمید بوده نه جد اعلاى او ، برخلاف عقیده مؤلف کتاب «الذریعه الى تصانیف الشیعه» که نسب «ابن العمید» را اینطور می داند : ابو الفضل محمد پسر حسین پسر محمد پسر ابو الفضل حسین پسر حسن عمید - یعنی پدر ابن العمید پسرش رابه «کنیه» جد نزدیکش مکنی ، و به لقب جد اعلاىش ملقب ساخته است <sup>۴</sup> .

آنچه نویسنده کتاب «الذریعه» رابه این عقیده کشانیده ، دو روایت است از کتاب تاریخ قم تألیف حسن بن محمد بن حسن قمی که متأسفانه اصل عربی آن امروز در دست نیست و ترجمه فارسی آن چندان مورد اعتماد نمی باشد .

### رساله جامع علوم انسانی

در این ترجمه ص ۱۱ چنین آمده : «از ابو الفضل محمد بن حسین العمید رحمه الله شنیدم ...» و در ص ۲۰۵ چنین نوشته شده : «ابو الفضل حسین بن الحسن العمید می گوید ...» مؤلف محترم کتاب الذریعه این دو سلسله را بخاطر اشتراك در لفظ «العمید» بهم پیوند می دهد و سلسله فوق رامی سازد لیکن بر ارباب نظر پوشیده نیست که محض اشتراك در روایت در کلمه

۲- «معجم الانساب والاسرات الحاكمة فى التاريخ الاسلامى» تألیف مستشرق زامباور

ترجمه عربی دکتر زکی محمد حسن بك و حسن احمد محمود چاپ مصر ج ۱ ص ۱۹ .

۴- ذیل الذریعه ج ۱۰ ص ۲۴۰-۲۴۱ .

۳- وفيات الاعیان ج ۴ ص ۱۸۹ .

« عمید » نمی تواند دایلی کافی برای پیوند این دو سلسله باشد . علاوه بر این در ص ۱۶۵ کتاب تاریخ قم عبارت تصریح دارد بر این که « عمید » لقب پدر ابن العمید بوده است : « به عنایت ابی الفضل بن عمید وضع کرد » .

« معنی کلمه عمید »

« عمید » در لغت معانی مختلف دارد : ۱- بسیار محزون و اندوهگین .  
۲- بیماری که نتواند بنشیند . ۳- بزرگ جماعت و رئیس وزعیم ، و از این مقوله است گفته اشعی :

حتى يصير عميد القوم متكئاً يدفع بالراح عنه نومة عجل<sup>۵</sup>

استعمال این کلمه در سلسله این خانواده به معنی سوم است ، چنانکه ابن خلکان می گوید :

« عمید » لقب پدر ابن العمید است که برای تعظیم و احترام او را بدان لقب ساختند<sup>۶</sup> . اما اینکه کلمه « عمید » به این معنی کی به خراسان آمد و اولین بار در مورد چه کسی بکار رفت ، برای نگارنده معلوم نشد . چنانچه لقب عمید را در مورد پدر ابن العمید به زمان پیشتر از ورودش به خراسان برگردانیم و وضع جسمانی او را در نظر بگیریم که مبتلا به بیماری نقرس بوده بعید نیست که کلمه عمید به معنی دوم یعنی بیمار در مورد او به کار رفته و بعدها که موقعیتی کسب کرد آن را در مورد خود به معنی سوم تفسیر نموده باشد .

۵- شرح دیوان اشعی ص ۶۱ قصیده ۶، بیت ۵۸ به اهتمام محمدحسین چاپ مصر .

۶- وفيات الاعیان ج ۴، ص ۱۸۹ .

## «موطن و منشأ خاندان عمید»

موطن و منشأ دودمان عمید، «شهر قم» بوده. ثعالبی در مورد پدر ابن العمید چنین می‌نویسد: «از» جملة اخبار «ابو عبدالله» این است که از شهر «قم» برخاسته و اصحاب به آنجا بر می‌گردد.<sup>۷</sup>

از عبارت ابو حیان توحیدی نیز چنین پیداست که پدر ابن العمید در شهر قم بوده و از آنجا برخاسته است.<sup>۸</sup>

توجه ابن العمید به شهر قم و کوشش او برای نوشتن تاریخ آن شهر و رفع مظالم از مردم آنجا<sup>۹</sup> دلیل دیگری است که منشأ خاندان عمید آن شهر بوده.

به نظر نمی‌رسد کسی از تاریخ نویسان خاندان عمید رابه غیر قم نسبت داده باشد، و ادعای نویسنده محترم «الذریعه» در مورد ابن خلکان که گویا آل عمید رابه خراسان نسبت می‌دهد درست نیست، زیرا ابن خلکان تنها این مطلب را می‌رساند که پدر ابن العمید در خراسان به لقب عمید ملقب شد، نه اینکه او از خراسان برخاسته است.

## «پدر ابن العمید»

ابو عبدالله حسین مشهور به «کله» پدر ابن العمید، از ابتدای کارش خبری نیست، تنها خبر در این مورد روایتی است از ابو حیان توحیدی که

۷- یتیمه الدهر ج ۳، ص ۱۵۹.

۸- اخلاق الوزیرین ص ۸۲ تألیف ابو حیان علی بن محمد توحیدی به تحقیق محمد بن

تاویت طنجی چاپ دمشق.

۹- تاریخ قم ص ۱۱ و ص ۱۶۵.

می‌گوید: «پدر ابن العمید در بازار «قم» به شغل آردبیزی اشتغال داشت»<sup>۱۰</sup>.  
از این خبر که بگذریم، از زندگی ابو عبدالله اطلاعی نمی‌یابیم تا زمانی  
که در دولت مرد آویج به مقام وزارت می‌رسد.

اگرچه تاریخ و چگونگی رفتن او به نزد مرد آویج معلوم نیست، ولی  
شاید بتوان حدس زد که برخورد اولیه بین آنان موقعی اتفاق افتاده که  
مرد آویج در سال ۳۱۶ بر شهر قم استیلا یافت، در این هنگام چون شایستگی  
«ابو عبدالله» را دریافته او را به خود نزدیک گردانیده تا جایی که مقام وزارت  
به او بخشیده است.

بنابراین «ابو عبدالله» برخلاف ادعای ابو حیان شخصی گمنام و بی‌مایه  
و هنر نبوده و الا مورد توجه مرد آویج قرار نمی‌گرفت و در کارهای او نفوذ  
نمی‌یافت.

ابو عبدالله تا «مرد آویج» زنده بود او را ترك نکرد زمانی نزد مرد آویج  
و زمانی برای اصلاح کارها به «ری» نزد وشمگیر می‌ماند.

هنگامی که عمادالدوله از جانب مرد آویج به حکومت کرج نامزد شد و  
همراه ابو عبدالله به «ری» نزد وشمگیر رفت تا از آنجا عازم محل مأموریت  
خود شود، ابو عبدالله پایه دوستی رامیان خاندان عمید و آل بویه بوجود  
آورد، و به نحوی مؤثر سبب به قدرت رسیدن آل بویه گردید<sup>۱۱</sup>.

«ابو عبدالله» در مرد آویج نفوذ داشت و در مواردی که به خشم می‌آمد و  
از شدت غضب به بستر می‌رفت و کسان از سیاستش می‌ترسیدند و یارای آن

۱۰- اخلاق الوزیرین ص ۸۲.

۱۱- تجارب الامم ابوعلی ابن مسکویه ج ۱ ص ۲۷۷ و ص ۲۷۸. الکامل ابن اثیر ج ۸ ص ۲۶۸

و ص ۲۶۹. الحضارة الاسلامیه: آدامز ترجمه عربی ابوریثه ج ۱ ص ۳۵.

رانداشتند تا باوی روبرو شوند ، ابو عبدالله باشتاب به سراغ او می‌رفت و عواقب وخیم خشم و هراس اطرافیان را به‌وی می‌گفت و او را بار دیگر به میان مردم می‌آورد<sup>۱۲</sup> .

ابو عبدالله همینکه از مرگ مرد آویج آگاه شد برای جلوگیری از دستبرد خانه او را آتش زد تا اموال و خزایش زیر خاک مدفون بماند و به دست نزدیکان مرد آویج برسد<sup>۱۳</sup> . چنانچه نوشته تاریخ گزیده راست باشد ابو عبدالله جنازه مرد آویج را از اصفهان بردوش اکابر به ری رسانید و به خاک سپرد<sup>۱۴</sup> .

پس از مرگ «مرد آویج» چنانچه از این خبر «تکمله تاریخ طبری» که می‌گوید: «کان- ابو عبدالله - یکتب لمرد آویج بن زیار و لاخیه و شمگیر»<sup>۱۵</sup>

بگذریم ابو عبدالله را نزد «ماکان» می‌بینیم و پرده‌ای از غموض و ابهام زندگی او را در این فاصله می‌پوشاند. معلوم نیست چگونه و کی به ماکان پیوسته است؟

خبر ابو عبدالله را نزد «ماکان» ثعالبی به ما می‌دهد و چنین می‌گوید:

«او - ابو عبدالله - برای ماکان بن کاکی نویسنده می‌کرد، هنگامی که «ماکان»

در جنگ کشته شد ، و سپاهش تسلیم گردید ، و سرداران و نزدیکانش در

زنجیر به دربار بخارا برده شدند، از جمله آنان ابو عبدالله بود ، دانش و فضل

و شرفش ، به کمک او شتافت ، از بند آزاد گردید و مورد احترام قرار گرفت

و در دربار مقامی یافت»<sup>۱۶</sup> .

ممکن است رفتن «ابو عبدالله» به نزد «ماکان» زمانی بوده که وشمگیر و

۱۲- تجارب الامم ج ۱ ص ۳۱۱-۳۱۲ . الکامل ج ۸ ص ۲۹۹ .

۱۳- تجارب الامم ج ۱ ص ۳۱۵ الکامل ج ۸ ص ۲۰۱ و ۲۰۲ .

۱۴- تاریخ گزیده: حمدالله مستوفی ص ۴۱۰ .

۱۵- تکمله تاریخ الطبری: محمد بن عبدالملک همدانی ج ۱ ص ۲۰۵ .

۱۶- بتیمة الدهر ج ۳ ص ۱۵۹ .

ماکان با اتفاق با سپاه خراسان جنگیده‌اند ، و ابو عبدالله ضمن سپاه و شمشگیر به «ماکان» پیوسته و در آن مدت کتابت او را نیز به عهده گرفته باشد . آنچه این امکان را تأیید می‌کند این است که در کشتن «ماکان» عده‌ای زیاد از سپاه و شمشگیر دستگیر شدند و به بخارا منتقل گردیدند و بعدها و شمشگیر از درصاح برآمد و به شفاعت و آزادی آنان به بخارا رفت<sup>۱۷</sup> . چنانچه از این امکان هم صرف نظر نمایم تناقضی بین روایت تجارت الامم و الکامل بایتمه‌الدهر در مورد «ابو عبدالله» نیست زیرا وی در آغاز در دولت «آل زیار» بوده ، و پس از مرگ مردآویج زود یادیر به ماکان پیوسته ، و در کشتن او به اسارت به دربار سامانیان برده می‌شود ، و به کمک فضل و دانشش آزاد می‌گردد و به جاه و مقام می‌رسد .

مؤلف محترم «زبان تازی در میان ایرانیان» پس از اشاره به تناقض روایات ، آن را با وجهی که درست بنظر نمی‌رسد تاویل می‌کند. اینک نقل و تاویل ایشان آورده می‌شود :

«مردآویج» خود با همه ایران دوستی ، دبیر و وزیر تازی نویسنده داشته ، و به روایت «ابن اثیر» آغاز کار ، دبیر تازی نویسنده نامی سامانیان حسین محمد ، ملقب به عمید و معروف به ابو عبدالله کله نخست در خدمت او بوده است .

اما ثعالبی درباره آغاز کار عمید داستانی آورده است که با گفته ابن اثیر نمی‌سازد ، به روایت وی ، عمید از مردم قم و نخست دبیر «ماکان کاکلی» بوده است . چون ماکان در جنگ با سامانیان کشته شد و لشکر وی به تاراج رفت ، و مردان و خاصان وی را که از جمله ایشان همین ابو عبدالله

۱۷- تاریخ گردیزی: ابوسعید عبدالحی، ص ۲۳. الکامل ج ۸ ص ۲۷۰-۲۷۱.

عمید بود به پایتخت بخارا بردند ، هنر و بزرگی عمید میانجی شد و او را آزاد کردند و گرامیش داشتند ، و دیوان رسالت نوح نصر (۳۳۱-۳۴۳) را به وی واگذاشتند و چنانکه رسم این دیوان بود او را شیخ لقب دادند . این دوروایت رامی توان بدین گونه سازش داد که وی در آخرین جنگی که به شکست ماکان انجامید ، از اردوی وی به دست زیاریان افتاد ، و پس از چندی به خدمت ایشان دل خوش نداشته ، به دربار سامانیان رفته است<sup>۱۸</sup> .

چنانکه ملاحظه می شود :

اولاً تناقضی در بین نیست چون ثعالبی از آغاز کار ابو عبدالله صحبت نمی کند بلکه عبارت او چنین است : *ومن خبر ابي عبدالله ان اصله في قم ، وكان يكتب لماكن بن كاكی .*

ثانیاً عبارت یتیمه تصریح دارد بر اینکه پس از کشتن ماکان ، ابو عبدالله از جمله اسیرانی بود که به بخارا برده شدند .

ثالثاً مرد آویج چند سال پیش از ماکان بقتل رسید .

ابو عبدالله در دربار نوح بن نصر ابتدا عهده دار دیوان رسائل بود و بعد بمقام وزارت رسید او شخصی ادیب و نویسنده ای توانا بود و در باره نوشته های او صابی می گوید :

رسائلش در فصاحت و بلاغت کمتر از رسائل پسر نبوده و بنا بر گفته ثعالبی رسائل او در خراسان مدون بوده است<sup>۱۹</sup> .

او شخصی سالم و تندرست نبود و از بیماری نقرس رنج می برد . در دربار سامانیان دیری نپائید و فرمان یافت . اگر چه تاریخ مرگ او معلوم نیست

۱۸- زبان تازی در میان ایرانیان: دکتر قاسم تویسرکانی ص ۱۸۵-۱۸۶ .

۱۹- یتیمه الدهر ج ۳ ص ۱۵۹ .

ولی از آنجائیکه در دربار نوح بن نصر بوده و او در ۳۳۱ هـ. بقدرت رسید و ۳۴۴ زندگی را بدرود گفت احتمالاً ابو عبدالله در این فاصله فرمان یافته است.

### «ولادت ابن العمید»

از تاریخ دقیق تولد ابن العمید و همچنین محل تولد او، اطلاعی در دست نیست، ولی از گفته ابوعلی مسکویه که تاریخ فوت او را شب پنجشنبه صفر سال ۳۶۰ هـ. می نویسد<sup>۲۰</sup> و همچنین از گفته ابن اثیر که مدت عمرش را شصت و اندی ذکر می کند<sup>۲۱</sup> می توان حدس زد که تولد ابن العمید در اواخر قرن سوم و آغاز قرن چهارم صورت گرفته است. و چنانچه این نظریه را که پدر ابن العمید در قم با مرد آویج آشنا شده بپذیریم، می توان گفت که ابن العمید در «قم» بدنیا آمده است.

### «تربیت ابن العمید، و استادان او»

چون هدف از بیان این مطالب بحث درباره آثار ابن العمید و یادآوری اشتباهاتی است که در مآخذ و کتب تاریخی در این مورد دیده می شود، از جزئیات زندگی ابن العمید و بحث مستوفی درباره آن می گذرم و بصورت خیالی مختصر به قسمتهائی از آن اشاره می کنم. از تربیت و تحصیلات اولیه ابن العمید آگاهی نداریم، اما از آنجائیکه پدرش اهل فضل و ادب، و شهر قم به گفته نویسندۀ «تاریخ قم» مجمع فضلا و دانشمندان بوده چنین بنظر

۲۰- تجارب الامم ج ۲ ص ۲۷۴.

۲۱- الکامل: ج ۸ ص ۶۰۶.

می‌آید که ابن العمید تحصیلات اولیه خود را در کنار پدر و در زادگاهش کسب کرده است .

ثعالبی در مورد تحصیلات بعدی و تکمیلی ابن العمید چنین می‌نویسد: «ابوالفضل» چه در حیات پدر و چه پس از مرگ او، در «ری» و «بلاد جبل»<sup>۲۲</sup> و فارس مدارج عالی‌رطی می‌کرد، و بر فضل و هنر خود می‌افزود تا رسید به آنچه رسید<sup>۲۳</sup> .

از عبارت ثعالبی چنین برمی‌آید که حوزه تحصیلات ابن العمید منطقه بلاد جبل و فارس و ری بوده و او به بخارا و خراسان نزد پدر نرفته است. علاقه ابن العمید به شنیدن اخبار بغداد و دانشمندان آنجا<sup>۲۴</sup>، نشان می‌دهد که او در ابتدا مشتاق بوده تا برای تکمیل تحصیلات خود به آنجا برود اما این فرصت برای او پیش نیامد .

هنگامی که صاحب بن عباد در سال ۳۴۷ به بغداد رفت<sup>۲۵</sup> و قایع بغداد را بصورت روزنامه برای او می‌نوشت<sup>۲۶</sup> و چون بازگشت، ابن العمید از او پرسید: بغداد را چگونه یافتی؟ صاحب گفت: «بغداد فی البلاد کالاستاذ فی العباد»<sup>۲۷</sup> ابن العمید تازنده بود در تب دیدار بغداد می‌سوخت، و صاحب

۲۲- «بلاد جبل» که عراق عجم نیز نامیده می‌شود از سمت غرب به آذربایجان و از جنوب به عراق و خوزستان و از شرق به خراسان و فارس و از شمال به بلاد دیلم و تروین منتهی می‌شود، مرکز آن شهر اصفهان است. صبح الاعشی: ابوالعباس احمد قلقشندی ج ۴ ص ۲۶۵.

۲۳- یتیمه الدهر ج ۳ ص ۱۶۰ .

۲۴- ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب: ثعالبی، بتحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم

چاپ مصر ص ۵۱۲ .

۲۵- تجارب الامم: ج ۲ ص ۱۶۸ .

۲۶- خاص الخاص: ثعالبی ص ۵۴ .

۲۷- ثمار القلوب: ص ۵۱۲ .

ابن عباد در بیت زیر به این موضوع اشاره می کند اما اشتیاق را به بغداد نسبت می دهد:

كانني بغداد في شوقها      اليك وادمعها الجارية  
وانت المرجى لظفارها      بآمالها و بآماليه

ابن العمید برای تکمیل معلومات و دانش وسیع و گوناگون خود مسلماً محضر استادان متعددی را درک کرده، و از دانشمندان نامدار عصر خود بهره یافته است، ولی متأسفانه از استادان او بطور مفصل اطلاعی در دست نیست و تنها خبر در این مورد یکی گفته ابن الندیم است در باره «سمکه» یا «ابن سمکه» محمد بن علی بن سعید مؤلف کتاب «اخبار العباسیین»، که می گوید: «او معلم ابن العمید است»<sup>۲۸</sup>.

دیگری گفته یاقوت است که از کتاب «الوزراء» نقل می کند: «ابن العمید کتاب طبایع ابو عثمان جاحظ را نزد ابوبکر خیاط خواند و او را احترام زیاد می کرد و دانش او را می ستود و از او به عنوان ناقدی بزرگ یاد می نمود»<sup>۲۹</sup>.

ابن العمید در نامه ای به ابن سمکه چنین می نویسد: «جرب - جعلت فداك - ماقلته واختبرني فيما ادعيت، فان لم افعل فدمي حلال لك، فاقتلني بسيف الفرزدق، وكنني بخيل وخرذل. والسلام»<sup>۳۰</sup>.

«مدت زندگانی ابن العمید و سال و محل فوت او»

ابن العمید مدارج کمال را پیمود، اگرچه دیری نپائید اما چون هر کمالی

۲۸- الفهرست: ابن الندیم چاپ مصر ص ۲۰۶.

۲۹- معجم الادباء: ج ۱۲ ص ۱۷-۷۲. ۳۰- ثمار القلوب ص ۲۲۲.

زوالی در پی دارد ، بزودی مرگ بسراغ وی آمد و در سن شصت و اندی چراغ زندگی او برای همیشه خاموش گردید. بامرگ او چنانکه ابوعلی مسکویه می گوید: «فضل و هنر ازین رفت ، و آن محاسنی که برای غیر او جمع نشده بود ، نابود گردید»<sup>۳۱</sup>.

در سال فوت ابن العمید و همچنین محل آن ، روایاتِ ضد و نقیض وجود دارد که اکثر حاکی از عدم آگاهی به زندگی ابن العمید است، صحیحترین آنها روایتی است که ابن مسکویه نقل می کند، چون او به هنگام مرگ در کنار ابن العمید بوده است ، اوسال مرگ و محل آن را چنین می نویسد: وفات استاد رئیس ، در همدان در شب پنجشنبه ، ششم ماه صفر سال ۳۶۰ هـ. اتفاق افتاد»<sup>۳۲</sup>.

#### «وزارت ابن العمید»

ابن العمید بنا به شایستگی خود و دوستی پدرش با آل بویه ، به دربار آنان راه یافت ، و در سال ۳۲۸ هـ پس از مرگ «ابو عبدالله قمی» به وزارت رکن الدوله رسید . و در این مقام به چنان قدرت و تمکن و پیشرفتی نایل آمد که هیچکدام از وزرای سابق و لاحق آل بویه به آن نرسید<sup>۳۳</sup> او در مدت وزارتش بر قدرت و نفوذ دولت بویهیان افزود ، و دربار آنان را کعبه آمال و مقصد و مجمع فضلا و دانشمندان و ادبا و شعرا قرار داد ، آل بویه دور از دانش و فرهنگ را دب دوست و ادب پرور بار آورد، و به تهذیب پسران رکن الدوله

۳۱- تجارب الامم ج ۲ ص ۲۷۴ .

۳۲- تجارب الامم ج ۲، ص ۲۷۴ .

۳۳- الکامل: ج ۸، ص ۳۶۵ .

همت گماشت .

عضدالدوله بارها بعنوان افتخار می گفت : ابن العمید استاد ما بود ،  
 و او تا زنده بود اسم ابن العمید را بعنوان استاد رئیس ذکر می کرد ، و موفقیت  
 و پیشرفت خود را مرهون سیاست درست و اندیشه تابناک ابن العمید  
 می دانست <sup>۳۴</sup> .

می توان گفت ، نظم و ترتیب خاص عضدالدوله در کارها و اختصاص  
 محل مناسب و امن برای دانشمندان و علما و یا حکما و فیلسوفانی که از  
 توده مردم آزار می دیدند ، همگی به پیروی از سیاست و تربیت استاد  
 بزرگش صورت می گرفت .

ابن العمید چنانکه گفته شد در سال ۳۲۸ هـ به وزارت رسید و تا سال  
 ۳۶۰ هـ که زندگی را بدرود گفت ، در این سمت باقی ماند . بنابراین در  
 حدود سی و اندسالی عهده دار وزارت بوده است .

او در طول این مدت از بیماری نقرس و قوائج رنج می برد ، و آرزو  
 می کرد شخصی عادی باشد <sup>۳۵</sup> سالم .

این شیوه روزگار است که هیچگاه و برای هیچکس از تلخی خالی  
 نیست ، چنانکه خود ابن العمید می گوید :

لن یصرف الدهر عن سجيته

ارب اریب و حول ذی حیل

ای معینه صفا علی کد رالده

ر وای النعمیم لم یزک <sup>۳۶</sup>

۳۴- تجارب الامم ص ۲۸۲، ج ۲ .

۳۵- وفيات الاعیان ج ۴ ص ۱۹۴ .

## «ادب پروری و دانش ابن العمید»

ابن العمید تنها يك سیاستمدار نبود، او حامل دوشخصیت بود: یکی اداری و سیاسی، و دیگری ادبی و عقلی. او در کارهای خود منظم و مرتب بود، وقتی از کار اداری و سیاسی فراغت می‌پیدا می‌کرد، به کار علمی می‌پرداخت و چه بسا مجلس او مجلس علم بود نه سیاست. دانشمندان و ادبانی که در فنون مختلف تبحر و تخصص داشتند نزد او می‌آمدند و علم و دانش خود را بر او عرضه می‌کردند و به افاده و استفاده می‌پرداختند. او بیشتر وقت خود را با دانشمندان صرف می‌کرد<sup>۳۷</sup> و تشنه علم و دانش بود و آن را از ارباب فن پنهان نمی‌داشت و از هر فرصتی مناسب استفاده می‌کرد، وقتی که متنبی بامدایحش به «ارجان» نزد وی رفت، او درباره کتابی که بنام «دیوان لغت» جمع‌آوری کرده بود بامتنبی به بحث و مذاکره پرداخت<sup>۳۸</sup>.

ابن العمید می‌گفت: «من اسر داء، و لست رظماء، بعدن علیه ان یبیل من غلّه و یبیل من عیله»<sup>۳۹</sup>. ابن مسکویه که مدت هفت سال همدم و جلیس ابن العمید بود بر کتابخانه اش نظارت داشت در مورد شخصیت علمی ابن العمید در تجارب الامم فصلی مشبع آورده است از جمله چنین می‌گوید: این مرد - ابن العمید - از فضایل و محاسن، آن چنان برخوردار بود که مایه شگفتی اهل روزگار

۳۶- «التمثيل والمحاضرة»: تعالبي ص ۱۲۱. نهاية الارب: شهاب الدين احمد نویری ج ۲

ص ۱۲.

۳۷- امراء البیان: کرد علی، ج ۲ ص ۵۵۴.

۳۸- خزانه الادب: شیخ عبدالقادر بغدادی ج ۱ ص ۳۸۶.

۳۹- بتیمة الدهر ج ۲ ص ۱۷۰. خاص الخاص، ص ۱۱.

شده ، تاجائیکه دشمن به او گرویده ، و حسود تن در داده بود . هیچکس در فضائل بیای او نمی رسید ، خورشیدی بود که همیشه می درخشید ، دریایی بود که همه از آن سخن می گفتند . هیچکس راننده ام که دیدنش از شنیدنش بهتر بود ، جز او<sup>۴۰</sup> .

سپس به تفصیل رشته های دانش او را مورد بحث و ستایش قرار می دهد . خلاصه ابن العمید در اکثر علوم و فنون روزگار خود بی نظیر و بی مانند بود .

صاحب بن عبّاد می گویند: نویسندگان دنیا و بلیغان روزگار چهار نفر اند : استهاد ابن العمید ، و ابوالقاسم عبدالعزیز پسر یوسف ، و ابواسحاق صابی و چنانچه می خواستم چهارمی را نیز می گفتم<sup>۴۱</sup> . مرادش از چهارمی خودش بود .

ابن العمید ادیب و نویسنده و شاعر ، و فیلسوف و آگاه از تاویل و تفسیر قرآن ، منجم و ریاضی دان ، نقاش و عالم به علم حیل و موسیقی دان<sup>۴۲</sup> ، عارف به رموز اسرار کلمات عربی<sup>۴۳</sup> ، نقاد و شعر شناس بود<sup>۴۴</sup> . تاجائیکه صاحب بن عبّاد با همه ادعا و خود خواهیش همیشه در برابر دانش او به تعظیم می پرداخت و می گفت : « کسی راننده ام که واقعا شعر شناس یا به حقیقت ناقد باشد ، جز استاد رئیس - خداوند روزگار او را طولانی کند و نعمتهایش را بر او پایدار گرداند - او از نقد معنی و جملات می گذشت تا به نقد حروف و کلمات می رسید ، و تهذیب معنی را نمی پذیرفت تا اینکه وزن و قافیه

۴۰- تجارب الامم ج ۲ ص ۲۷۵ .

۴۱- معجم الادباء ج ۲ ص ۵۱ .

۴۲- اخلاق الوزيرین ص ۲۲۸ . تجارب الامم ج ۲ ص ۲۷۵ تا ۲۷۷ .

۴۳- اخلاق الوزيرین ص ۲۸۷ .

را مناسب آن می‌دید ، از محضراو - خداوند او را گرامی دارد - آنچه رادر این فن دارم یاد گرفته‌ام ، و از سخنان او در این مورد استفاده برده‌ام»<sup>۴۵</sup> صاحب ابن عبّاد چنین او را می‌ستاید :

الی سید لولاه کان زماننا و ابناؤه لفظاً عربياً عن المعنی

\* \*

و کم من جبال جبت تشهد انک ال جبال و بحر شاهد انک البحر  
همین آگاهی به رموز اسرار لغات عرب ، و شعر شناسی و نقّادی و دانش وسیع بود که متنبی را با همه غرورش به تواضع و عجز در مقابل او وادار نمود و گفت :

ما تعودت ان اری کأبی الفضل و هذا الذی اتاه اعتیاده  
ان فی الموج للغریق لعذراً واضحاً ان یفوته تعداده<sup>۴۶</sup>

ابن العمید در میان نویسندگان ، سبک جاحظ را می‌پسندید و در بین شعرا از شعر بحتری دفاع می‌کرد .

از جمله کارهای علمی او ، تأسیس کتابخانه‌ای درری - که در آن انواع یافت می‌شد<sup>۴۷</sup> - و همچنین رصدخانه‌ای در آن جا<sup>۴۸</sup> ، جمع‌آوری و انتشار کتاب «الحاوی» رازی<sup>۴۹</sup> ، کوشش برای نوشتن کتاب «تاریخ قم»<sup>۵۰</sup>

۴۵- الکشف عن مساوی شعر المتنبی : صاحب ابن عبّاد ص ۴ .

۴۶- شرح دیوان متنبی ج ۲ ص ۴۳۳ : ناصیف یازجی چاپ بیروت .

۴۷- تجارب الامم ج ۲ ص ۲۲۴ .

۴۸- تحدید نهایت الاماکن : ابوریحان بیرونی بتحقیق محمد تاویت طنجی ص ۶۹ .

۴۹- «عیون الانباء فی طبقات الاطباء» : ابن اصیبه ج ۲ ص ۳۵۰ چاپ دارالفکر .

۵۰- تاریخ قم : ص ۱۱ .

ترجمه و تفسیر کتب یونانی<sup>۵۱</sup> تعظیم و تکریم ادبا و دانشمندان ، و کتب و آثار خود او را می توان نام برد . چنانچه ابن العمید را باخواجه نظام الملك بسنجیم ، می توان گفت که شخصیت و نبوغ ابن العمید بالاتر بوده است چون ابن العمید از خاندان بویهیان که سابقه هیچگونه قدرت قبیله ای و مالی نداشتند آن چنان دولت نیرومند و مقتدر ساخت که چنانکه گفته آمد در بغداد و حجاز بنام آنها خطبه خوانده می شد .

#### «آثار ابن العمید»

ابن العمید به اقتضای علم و دانش و سיעش ، و همچنین عناوین و القابی که نویسندگان و مؤرخین به او داده اند از قبیل: اوحد العصر فی الكتابة الجاحظ الاخیر ، لسان الجبل ، کان من محاسن الدنيا ، آیه فی الترسل ، «بدت الكتابة بعبد الحمید ، و ختمت بابن العمید» چنین بنظر می آید که آثار و تألیفات زیادی از خود بجا گذاشته باشد ، لیکن همه آنها از بین رفته ، یا جای آنها امروز برای ما معلوم نیست .

از جمله آثار ابن العمید که اسم آنها در کتب آمده و ظاهراً جای تشکیک نیست ، مؤلفات زیر می باشد :

- ۱- «دیوان الرسائل» .
- ۲- «المذهب فی البلاغات» ابن الندیم در «الفهرست» به این دوائر اشاره می کند<sup>۵۲</sup> .
- ۳- «الخلق والخلق» ابوحیان توحیدی می گوید این کتاب در مسوده

۵۱- الفهرست ص ۳۵۰ و ص ۳۸۶ .

۵۲- الفهرست: ص ۲۰۰ .

ماند و پانویس نشد<sup>۵۳</sup> او قسمتی از آن را در «البصائر والذخائر» آورده است.

۴- «دیوان اللفه» که بغدادی در «خزانة الادب» در ترجمه متنبی به آن اشاره می‌کند<sup>۵۴</sup>.

۵- کتابی است که ابوریحان بیرونی به آن اشاره می‌نماید و بطور حتم غیر از کتابهای مزبور است. ابوریحان به هنگام نقل از ابن العمید چنین می‌گوید: او در کتاب خود در «بناء المدن» چنین آورده است<sup>۵۵</sup> از روایات بیرونی از این کتاب چنین برمی‌آید که آن مربوط به علم جغرافی باشد.

این کتابها اکنون در دسترس نیست و ظاهراً از بین رفته است. اگرچه مجموعه‌هایی از رسائل خطی بنام ابن العمید در کتابخانه بهار هندوستان تحت شماره ۴۱۲ و در امبروزیانا - ایتالیا تحت شماره ۱۲۵<sup>۵۶</sup> و در نجف در مکتبه «کاشف الفطاء»<sup>۵۷</sup> و در دارالکتب مصر تحت شماره ۹۷۶۰ ادب و در کتابخانه مجلس تهران تحت شماره ۵۰ کتابهای طباطبائی موجود است، لیکن انتساب این رسائل به ابن العمید مشکوک بنظر می‌آید. زیرا در این مجموعه، نامه‌هایی آمده که بطور حتم از آن ابن العمید نیست، چون برخی از آنها در کتاب «معجم الادباء» و «کمال البلاغه» به قابوس و شمگیر نسبت داده شده، و برخی دیگر از نظر تاریخی با زمان ابن العمید هماهنگی ندارد از قبیل این نامه‌ها:

۵۳- اخلاق الوزیرین ص ۲۲۹ .

۵۴- خزانة الادب ج ۱ ص ۲۸۶ .

۵۵- تحدید نهایت الاماکن ص ۲۲ .

۵۶- تاریخ الادب العربی، بروکلن، ترجمه عربی دکتر عبدالحلیم نجار چاپ مصر ج ۲ ص ۱۱۹ .

۵۷- الدرر ج ۱ ص ۲۴۰ .

۱- نامه‌ای به شریف مرتضی بعنوان تعزیه از مرگ برادرش شریف رضی، زیرا ابن العمید مطابق گفته ابن مسکویه شب پنجشنبه ماه صفر سال ۳۶۰ زندگی را بدرود گفته است و شریف مرتضی بسال ۳۵۵ هـ تولد یافت و یکشنبه شب ۲۵ ربیع الاول سال ۴۳۶ درگذشت، و برادرش شریف رضی بسال ۳۵۹ هـ دنیا آمد و یکشنبه ششم محرم سال ۴۰۶ هـ زندگی را وداع گفت، بنابراین شریف رضی بهنگام مرگ ابن العمید یکساله بود و چهل و شش سال پس از آن درگذشت؛ پس چگونه ممکن است شخصی نامه تعزیه درباره مرگ کسی بنویسد که ۴۶ سال پس از خود فرمان می‌یابد!

۲- نامه تهدید آمیز مفصلی است که به عنوان حسان بن جراح در مورد غارت شهر «رملة» آمده، زیرا حسان بن جراح طائی امیر عرب در شام مطابق گفته ابن اثیر در الکامل ج ۹ ص ۱۲۲-۱۲۳ در سال ۳۸۶ هـ و در روزگار الحاکم صاحب مصر شهر «رملة» را مورد دستبرد قرار داد، یعنی ۲۶ سال پس از مرگ ابن العمید، بنابراین همچنین نامه‌ای نمی‌تواند از آن ابن العمید باشد.

۳- نامه‌ای که به عنوان حسین بن جوهر «قائد القواد» آمده: زیرا ابن الاثیر در وقایع سال ۳۸۶ هـ جلد ۹ ص ۱۲۲ الکامل یاد آور می‌شود که «الحاکم» پسر «العزيز بالله» حسین بن جوهر را به جای «ارجوان» برگزید و او را به قائد القواد ملقب ساخت یعنی لقب و عنوان قائد القواد ۲۶ سال پس از مرگ ابن العمید است در حالیکه در متن نامه از حسین بن جوهر به عنوان قائد القواد، یاد شده است.

۴- نامه‌ای راجع به خلاف وعده کسی در مورد نفرستادن کتاب شرح اشعار متنبی، زیرا مقام عامی و ادبی ابن العمید بالاتر از آن بود که به شرح اشعار متنبی نیازمند باشد، ابن العمید یکی از ممدوحان بزرگ متنبی است

که به اعتراف خودش مانند او را ندیده بود، و از جدائی محضر پر از علم و ادب ابن العمید اندوهگین شد.

ما تعودت ان اری کأبی الفضل وهذا الذی أتاه اعتیاده

تفضلت الايام بالجمع بیننا فلما حمیدنا لم تقدمنا علی الحمد

جعلن وداعی واحد الثلاثة جمالیك والعلم المبرح والمجد

علاوه بر این در آن روزگار شرحی برای اشعار متنبی وجود نداشت و حتی احتمالاً اشعارش جمع آوری نشده بود. آنچه انتساب این رسائل را به ابن العمید انتشار داده و موجب شده است که فهرست نویسان و اشخاص کم دقت آن را بدون هیچ تردیدی از آن ابن العمید بدانند، چند سطر است که در اول این مجموعه رسائل آمده است، به این صورت: فهذه رسائل الصدر الامام السعید الشیخ الاستاذ تاج الأدباء ورئيس الوزراء ابی الفضل بن العمید غمده الله بسجیل رحمته ...

«اشتباهات مأخذ و کتب تاریخی در مورد آل عمید»

اشتباهات منابع و کتب تاریخی در این مورد به اندازه ای است که

می توان ادعا کرد کمتر کتابی است که به ابن العمید یا فرزندش ابوالفتح پرداخته و دچار اشتباه نشده باشد، این اشتباهات گاهی از نداشتن مراجع اولیه ناشی شده، و گاهی از عدم دقت نویسنده.

اینک به اشتباهاتی که نگارنده بر آن آگاهی یافته است، اشاره می شود:

الف - اشتباه در محل فوت: محل فوت ابن العمید، بنا بر گفته ابن

مسکویه<sup>۵۸</sup> که بر بالینش بهنگام مرگ حاضر بود، چنانکه گذشت، شهر همدان

می باشد. در صورتی که ابن خلکان<sup>۵۹</sup> به روایتی شهرری، و به روایتی دیگر بغداد را می نویسد در حالی که ابن العمید چنانکه رفته است در زندگی به بغداد نرفت. ظاهراً ابن خلکان کتاب تجارب الامم را ندیده است. نویسندگان «فوائد الرضویه»<sup>۶۰</sup> «تأسيس الشیعه»<sup>۶۱</sup> و «الکنی واللقاب»<sup>۶۲</sup> و «نهاية الارب»<sup>۶۳</sup> از وفیات الاعیان پیروی کرده و به اشتباه ابن خلکان دچار شده اند.

ب- اشتباه در مدت وزارت: ابن اثیر در وقایع سال ۳۲۸ هـ می نویسد در این سال ابو عبدالله قمی وزیر رکن الدوله مرد، و ابن العمید بجای وی برگزیده شد<sup>۶۴</sup>. سپس در وقایع سال ۳۵۹ هـ می گوید: وقتی که ابن العمید به همدان رسید در آن جا فرمان یافت... عمرش شصت و اندی و مدت وزارتش ۲۴ سال بود<sup>۶۵</sup>!

ظاهراً این اشتباه است مگر اینکه ابن العمید در فاصله ۳۲۸ هـ تا ۳۵۹ هـ مدتی از وزارت کنار رفته باشد، ولی در کتب تاریخ در این باره اشاره ای نرفته است. آنچه این احتمال را پیش می آورد بیستی است از ابو الفرج احمد ابن محمد کاتب، ضمن ابیاتی که ابن العمید را به بی مبالاتی نسبت به خود

۵۹- وفیات الاعیان جلد ۴ ص ۱۹۴.

۶۰- «فوائد الرضویه»: حاج شیخ عباس قمی ج ۲ ص ۲۵۴ از انتشارات کتابخانه مرکزی تهران.

۶۱- تأسيس الشیعه: سید حسن صدر ص ۱۶۱-۱۶۲.

۶۲- الکنی واللقاب: حاج شیخ عباس قمی، ج ۱ ص ۲۶۰.

۶۳- نهاية الارب: احمد بن عبدالوهاب نویری ج ۲ ص ۱۱۲.

۶۴- الکامل ج ۸ ص ۳۶۵.

۶۵- الکامل ج ۸ ص ۶۰۶.

نکوهش می‌کند، چنین می‌گوید:

وقد ولینا وعزلنا کما  
انتَ فلمَ نصغر ولمَ تعظم<sup>۶۶</sup>

بستانی در دائرة المعارف نیز به همین اشتباهِ کامل دچار شده است<sup>۶۷</sup>.

ج - اشتباه در مؤلفات ابن العمید: مؤلف الذریعه<sup>۶۸</sup> و همچنین مؤلف دائرة المعارف امامیه<sup>۶۹</sup>. کتاب «تاریخ ابن العمید» مؤرخ معروف به «مکین» را که نسخه خطی آن در کتابخانه «لعله‌لی» اسلامبول موجود است از آن ابوالفضل ابن العمید می‌دانند:

در کتاب «معجم المطبوعات العربیة والمغربیة» ص ۱۹۱ و ص ۱۹۳ آمده است که کتاب «تاریخ ابن العمید» از آن ابن العمید مؤرخ معروف به مکین است.

د - اشتباه در اسم پدر ابن العمید: چنانکه گفته شد، پدر ابن العمید نامش «حسین» بود. در صورتی که «تاریخ گزیده» در ذکر «مرد آویج» می‌نویسد: وزیر او حسن بن العمید، مرقد او را از اصفهان بردوش اکابر به ری رسانید و به گور کرد<sup>۷۰</sup>.

ه - اشتباه بین ابوالفضل ابن العمید و پسرش ابوالفتح ابن العمید ملقب به ذوالکفایتین:

ابوحیان نقل می‌کند که ذوالکفایتین گفت: صاحب بن عباد از نزد ما خارج شد، و ازری به اصفهان رفت، بین راه منزلش «ورامین» بود، ولی از آن گذشت و به دهی خراب که آبی شور داشت فرود آمد تا برای ما چنین

۶۶- وفيات الاعیان ج ۴ ص ۱۹۳. معجم الادباء ص ۱۱۰-۱۱۱ ج ۱۳.

۶۷- دائرة المعارف بستانی ج ۱ ص ۶۱۸. ۶۸- الذریعه ج ۱ ص ۲۴۰.

۶۹- دائرة المعارف امامیه ج ۱ ص ۱۸۵. ۷۰- تاریخ گزیده ص ۴۱۰.

بنویسد: «کتابی من النوبهار، يوم السبت نصف النهار»<sup>۷۱</sup>.  
 در حالیکه یاقوت این داستان را در معجم البلدان<sup>۷۲</sup> به خود ابو الفضل  
 ابن عمید نسبت داده، اما در معجم الادباء<sup>۷۳</sup> آن را به ابو الفتح نسبت می دهد.  
 مؤلف محترم کتاب «ری باستان» ج ۲ ص ۶۲۹ از قول یاقوت چه در معجم  
 البلدان و چه معجم الادباء داستان را به ابو الفضل ابن عمید نسبت می دهد!  
 مسلماً در این مورد گفته ابو حیان درست است.

ثعالبی در ترجمه ذوالکفایتین ابو الفتح پسر ابن العمید چنین می نویسد:  
 او پیش از کشته شدن اکثر اوقات این دو بیت را زمزمه می کرد:

دخَلَ الدنیا اناس قبلنا      رحلوا عنها و خالوا لنا  
 فنزلناها كما قد نزلوا      ونخالها لقوم بعدنا<sup>۷۴</sup>

در حالیکه از عبارت «النجوم الزاهرة» چنین بر می آید که ابو الفضل ابن عمید  
 مقتول و گوینده و زمزمه کننده این دو بیت است.<sup>۷۵</sup>

در کتاب تاریخ گزیده در ذکر رکن الدوله<sup>۷۶</sup> چنین آمده است:  
 ابن العمید ابو الفتح علی بن محمد بن حسین وزیر او بود و بزرگی او به مرتبه ای که  
 صاحب عباد با وجود اجلال خود مدح او گفتی و پیا خاستی و بر او خواندی:

ان خیر المداح من مدحته      شعراء الزمان فی کل ناد

مسلماً این اشتباه است، زیرا احترام صاحب بن عباد تا این درجه و مدح

۷۱- اخلاق الوزیرین ص ۳۷۶ و ۳۷۷.

۷۲- معجم البلدان ج ۴ ص ۸۱۷ ماده نوبهار.

۷۳- معجم الادباء ج ۶ ص ۲۲۰ و ص ۲۲۱ ۷۴- یتیمه الدهر ج ۳ ص ۱۹۱.

۷۵- «النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهره» ج ۴ ص ۶۰ و ص ۶۱ تألیف جمال الدین

ابو المحاسن یوسف تغری بردی، چاپ مصر.

گفتن او به بیت مزبور در حق پدر ابو الفتح بوده ، نه خود او .  
 ابو الفضل ابن عمید در سال ۳۶۰ هـ فرمان یافت چنانکه گذشت و پس  
 از مرگ او ابو الفتح به وزارت رسید . بنابراین بطور قطع ابو الفتح در سال  
 ۳۵۸ هـ عهده دار شغل وزارت نبوده است . در حالیکه در تاریخ گزیده چنین  
 آمده : «ابن العمید ابو الفتح علی بن محمد بن حسین وزیر رکن الدوله در سنه  
 ثمان و خمسين و ثلاثمائه ، جهت فتنه ای که واقع شده بود به قزوین  
 آمد»<sup>۷۶</sup> .

در تجارب الامم ج ۲ ص ۱۵۹ و ص ۱۶۱ و الکامل ج ۸ ص ۵۱۱ و دایرة  
 المعارف اسلامی ترجمه عربی ج ۱ ص ۲۴۴ آمده است که ابو الفضل ابن عمید  
 در جنگ پسر ماکان شرکت کرد و او را اسیر نمود ، در حالیکه «تاریخ گردیزی»  
 این جنگ را به ابو الفتح نسبت می دهد و چنین می نویسد : «بدین سبب  
 حسن بویه مر ابو الفتح بن عمید را به اصفهان فرستاد تا حرب کرد و پسر  
 ماکان را بگرفت و به قلعه «ارکان» فرستاد و نیز کس او را ندید»<sup>۷۷</sup> .  
 مؤلف «حبیب السیر» در ذکر رکن الدوله چنین می نویسد : «وزارتش  
 چنانکه از سیاق کلام سابق مستفاد می گردد متعلق به ابن عمید داشته ، نام  
 ابن عمید علی است ، و کنیتش به عقیده صاحب گزیده ابو الفضل و به روایت  
 «روضه الصفا» ابو الفتح»<sup>۷۸</sup> .

اگرچه اساساً مطالب غلط است ولی نگارنده در تاریخ گزیده هیچ جا

۷۶- تاریخ گزیده : ص ۷۹۱ .

۷۷- زین الاخبار گردیزی : ص ۳۰ .

۷۸- «حبیب السیر» غیاث الدین خواندمیر ص ۱۵۴ جزء چهارم از جلد دوم - حالات

نیافت که از «علی» به کنیه ابوالفضل نام برده باشد. <sup>۷۹</sup> مؤلف محترم کتاب «شاهنشاهی عضدالدوله» اشعاری را که یاقوت در ج ۱۴ ص ۲۳۹ و ص ۲۴۰ معجم الادباء از عضدالدوله و ابوالفتح نقل می کند از آن عضدالدوله و ابن العمید می داند. <sup>۷۹</sup> اشتباه این مؤلف از آن جا ناشی شده است که یاقوت در ترجمه ابوالفتح کنیه را در بعضی جاها انداخته است و به «ابن العمید» تنها اکتفا کرده، از جمله در این مورد.

و- اشتباه در محلی که متنبی در آن جا ابن العمید راستود: چنانکه گذشت متنبی در ارجان به دیدار ابن العمید رفت و او را ستود، در حالی که نویسنده «البدایة والنهاية» می نویسد متنبی وارد کوفه شد و ابن العمید را مدح گفت و سی هزار دینار جایزه گرفت و سپس به فارس رفت و عضدالدوله راستود <sup>۸۰</sup>.

ز- اشتباه بین ابن العمید و صاحب بن عباد: مؤلف محترم کتاب «زبان تازی در میان ایرانیان» در صفحه ۱۹۸ و ص ۲۰۴ آن، می نویسد متنبی نزد صاحب بن عباد رفته و او را ستوده است. این مطلب کاملاً اشتباه است و این ممدوح، ابن العمید بود نه صاحب، حتی صاحب از متنبی خواست تا پیش او رود و در مقابل نصف ثروتش را به او بخشد، چون متنبی آن را نپذیرفت، صاحب برای انتقام رساله ای بنام «الكشف عن مساوی، شعر المتنبی» نوشت که از تعصب و تکلف خالی نیست.

۷۹- شاهنشاهی عضدالدوله: علی اصغر فقیهی ص ۱۸۴.

۸۰- البدایة والنهاية: حافظ ابن کثیر دمشقی ج ۱۱ ص ۲۵۶.